

## نقد استناد تاریخی ازدواج امام حسین علیه السلام با اُرَیْبَ با اُرَیْبَ

امیر علی حسنلو\*

### چکیده

دشمنان اسلام همواره برای کاستن تأثیر نهضت امام حسین علیه السلام در ابعاد گوناگون شبهاتی تولید می‌کنند، اساس تولید پاره‌ای از شبهات، وجود اخبار ضعیف درباره شخصیت امام حسین علیه السلام، سیره، زندگی و قیام حضرت است؛ از جمله این شبهات، افسانه رقابت امام حسین علیه السلام با یزید بر سر ازدواج با زنی به نام اُرَیْبَ است. برخی ناآگاهان یا مغرضان با استناد به چنین گزارش‌هایی نهضت عاشورا را با امیال نفسانی آمیخته کرده و می‌کوشند این قیام را از اساس یک قیام مادی و نفسانی محض جلوه دهند و ادعا می‌کنند که این داستان، زمینه‌ساز حادثه عاشورا شده است.

یافته‌های این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و بررسی منابع تاریخی نشان می‌دهد که این داستان ساختگی بوده و قابل‌پذیرش نیست و با همه گزارش‌های منابع تاریخ اسلام که مورد اتفاق شیعه و سنی است، تناقض دارد؛ علاوه بر این، به اندازه کافی در اسباب و عوامل زمینه‌ساز واقعه کربلا در کتاب‌های شیعه و سنی بحث شده است که جای هیچ‌گونه تردیدی را در بی‌اساس بودن این شبهه باقی نمی‌گذارد.

**واژگان کلیدی:** امام حسین علیه السلام، اُرَیْبَ، نهضت عاشورا، کربلا، ازدواج، شبهه، داستان ساختگی.

## بیان مسئله

در یکی از منابع گزارش شده است که یزید عاشق زن شوهرداری به نام «أُرَیْتَب» شد و معاویه برای تأمین خواسته او شوهرش را به شام فراخواند و از او خواست با دختر خود ازدواج کرده و همسرش را طلاق داده تا یزید با او ازدواج کند، امام حسین علیه السلام از این ماجرا خبردار شده و قبل از یزید با این زن ازدواج کرده است، بر اساس تحقیقی که در برخی از منابع انجام گرفت، برخی از نویسندگان مغرض معاصر مانند فردی که خود را با نام مستعار آلمانی «آله دالفک» معرفی کرده و درباره تاریخ اسلام و اهل بیت علیهم السلام افسانه‌هایی خیالی بافته و در برخی این برساخته‌های خیالی که بدون کینه و دشمنی نبوده است، او علت بروز حادثه کربلا را محصول کینه‌ای دانسته که از ناکامی یزید در رسیدن به معشوقه‌ای به نام «أُرَیْتَب» نشئت گرفته است، او مدعی است امام حسین علیه السلام با پیشی گرفتن بر یزید با زنی به نام «أُرَیْتَب» ازدواج کرد و این مسئله که سبب سرکوبی عشق یزید در نیل به این معشوقه شد، عامل اصلی جنگی بود که در کربلا رخ داد، این توهم‌سازی‌ها و خیال‌پردازی‌های ساختگی در حقیقت چنین واهمود کرده‌اند که سرآغاز کینه‌توزی و دشمنی یزید با امام حسین علیه السلام سرمنشأ واقعه کربلا بوده است، برای بررسی و پاسخ این شبهه که برخی از بزرگان نیز بدون تأمل در منابع این خبر را در کتاب‌های خود بازگو نموده و تأیید نموده‌اند و گاهی به‌عنوان فضیلت و شجاعت و کرامت و مقابله با ظلم و استکبار علیه حاکم ظالم توسط امام ذکر نموده‌اند.

## الف) اصل داستان

### تلاش معاویه برای ازدواج یزید

روزی یزید پس از گفتگو درباره جانیشینی خود و همت معاویه در این باره به او گفت، من سخنانی را در مورد اُرَیْتَب دختر اسحاق شنیده‌ام، در مورد زیبایی و ادب وی برای من جایی هیچ‌گونه شکی باقی نمانده است. من در این اندیشه هستم با او ازدواج کنم، امید آن دارم که تو نیز نظر مرا بیسندی (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۲).

معاویه نامه‌ای برای عبدالله بن سلام نوشت و او را به فرمانداری عراق گماشت. ابوهریره



و ابودردا در شام، نزد معاویه بودند. هنگامی که عبدالله بن سلام به شام رسید، معاویه فرمان داد وی را به خانه‌ای که برای وی در نظر گرفته شده بود ببرند. معاویه به ابوهیره و ابودردا گفت: فرزند من یزید به عشق زنی شوهردار مبتلا شده است، من از این خشنود هستم که کسی همچون عبدالله بن سلام همسر آن زن است. حالا نظر خود را در این مورد بیان کنید. ابوهیره و ابودردا گفتند، سزاوارترین مردم برای شکر کردن نعمت‌های خداوند، تو هستی که یار رسول خدا ﷺ و کاتب او بودی. معاویه گفت: سخنان مرا به عبدالله بن سلام برسانید، امید آن دارم که سخن مرا بپذیرد و اُریب را طلاق دهد. وقتی که ابوهیره و ابودردا می‌خواستند از خانه خارج شوند و به دیدار عبدالله بن سلام بروند، معاویه به دخترش گفت: وقتی که ابوهیره و ابودردا نزد تو آمدند، بگو که تو خواهان آن هستی که عبدالله بن سلام را به‌عنوان همسر انتخاب کنی به شرط اینکه اُریب را طلاق دهد. وقتی ابوهیره و ابودردا نزد عبدالله آمدند و موضوع را با وی در میان گذاشتند او بسیار خوشحال شد و حمد و سپاس خداوند را به‌جا آورد و گفت: هرچه را که امیرالمؤمنین گوید می‌پذیرم، امیرالمؤمنین با این کار خواسته است مرا به خود نزدیک گرداند و نعمتش را برای من کامل کند. آنگاه ابوهیره و ابودردا را نزد معاویه فرستاد، و آنان نیز موضوع را با دختر معاویه در میان گذاشتند. دختر معاویه، سخنان معاویه را تکرار کرد.

عبدالله وقتی که دید تنها مانع در این راه، وجود اُریب است تصمیم گرفت وی را طلاق دهد؛ از این‌روی ابوهیره و ابودردا را گواهان این طلاق قرار داد. معاویه در نامه‌ای یزید را از اینکه عبدالله بن سلام، اُریب را طلاق گفته است، آگاه گردانید. ابوهیره و ابودردا نیز موضوع طلاق اُریب را به اطلاع دختر معاویه رساندند. وی نیز ازدواج با عبدالله را نپذیرفت، وقتی که ابوهیره و ابودردا موضوع عدم پذیرش ازدواج را از طرف دختر معاویه به اطلاع عبدالله رساندند وی به این شعر تمثل جست: اگرچه امروز گذشت و روی برگرداند، فردا در راه است و بیننده آن را نزدیک خواهد دید (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۳).

ابوهیره و ابودردا پس از آن نزد اُریب رفتند و او را از اینکه شوهرش وی را طلاق داده است آگاه گردانیدند. وی نیز با صبوری هرچه بیش‌تر این کار عبدالله را پذیرفت و این را از آن دانست که کار در دست خداست و هرچه را که او بخواهد همان خواهد شد. پس از این

کار مردم شهر از اینکه عبدالله همسرش را طلاق داده است مطلع شدند و همگی این طور گفتند که معاویه وی را فریب داده است تا همسر وی را برای پسرش یزید خواستگاری کند. وقتی این سخنان به اطلاع معاویه رسید، وی گفت: به جان خود سوگند، او را فریب نداده‌ام. وقتی که زمان عده اُرَیْتَب به پایان رسید، معاویه ابودردا و ابوهریره را به عراق فرستاد تا اُرَیْتَب را برای یزید خواستگاری کنند. ابودردا وقتی به عراق رسید آگاه شد حسین بن علی در شهر است. او قبل از آنکه به دیدار اُرَیْتَب برود برای تبرک به دیدن حسین رفت.

وقتی که حسین ابودردا را دید برخاست و با او دست داد و گفت: آفرین بر صحابی رسول خدا ﷺ. شوقی فراوان داشتم تا تو را ببینم؛ زیرا از وقتی که رسول خدا ﷺ در گذشته است کسی را که با او هم‌نشین باشد ندیده‌ام. ابودردا از اینکه نام رسول خدا ﷺ برده شد آغاز به گریه کرد. حسین گفت: به خدا سوگند، بر دیدن تو حریص بودم و دوست داشتم هرچه زودتر تو را ببینم (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۴).

ابودردا گفت: معاویه مرا نزد اُرَیْتَب فرستاده است تا از وی برای پسرش یزید خواستگاری کنم. دیدم تو در این میان از همه سزاوارتری، ابتدا به تو بگویم اگر تو نخواستی آنگاه برای یزید از وی خواستگاری کنم. حسین پس از اینکه از ابودردا سپاسگزاری کرد گفت: من نیز منتظر آن هستم تا عده وی به پایان برسد و از او خواستگاری کنم. اگر نزد وی رفتی نامی نیز از من بر و همان مهریه‌ای را که معاویه برای او مقرر کرده است از طرف من نیز به اطلاع وی برسان. ابودردا گفت: ان شاء الله انجام خواهد داد.

وقتی که ابودردا نزد اُرَیْتَب رفت، گفت: خداوند به‌تنهایی کارها را هدایت می‌کند، و برای هر کاری نیز اندازه‌ای قرار داده است. تو از اینکه همسرت تو را طلاق گفته است، غمگین نباش، شاید خداوند در این کار خیر زیادی قرار داده باشد. امیر این امت از تو برای فرزندش خواستگاری کرده است. از طرف دیگر دخترزاده پیامبر ﷺ و فرزند کسی که اولین ایمان آورنده به رسول خدا ﷺ است از تو خواستگاری کرده است، او آقای جوانان اهل بهشت است. هرکدام را که می‌خواهی برگزین. اُرَیْتَب سکوتی طولانی کرد.

آنگاه پاسخ داد: ابودردا، تو هرکدام را که برگزینی من نیز همان را برمی‌گزینم. ابودردا



گفت: من تو را از آن دو نفر آگاه کردم، انتخاب با توست. اُرینب گفت: من برادرزاده تو هستم، اختیار کار با توست هرکدام را که تو برگزینی من به آن خشنودم. ابودردا گفت: دخترکم، دخترزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من محبوب تر است، من می‌دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله با دو لب خود حسین را بوسه می‌زد.

اُرینب گفت: من نیز او را برگزیدم و از آن خشنودم. حسین بن علی، اُرینب را به عقد خود درآورد و برای او مهر زیادی قرار داد.

معاویه وقتی که شنید ابودردا برای حسین از اُرینب خواستگاری کرده است، به شدت ناراحت شد و وی را سرزنش کرد. معاویه پس از اینکه دید اُرینب از دست وی خارج شده است، تمام بخشش‌هایی را که به عبدالله بن سلام کرده بود از وی باز پس گرفت. عبدالله نیز وقتی کار را چنین دید به عراق بازگشت و در آنجا حسین را دید. بر وی سلام کرد و گفت: طلاق اُرینب از قضای الهی بود، و در مورد آن من پشیمان هستم. تو پیام مرا به اُرینب برسان و از وی بخواه تا بار دیگر با من ازدواج کند. حسین وقتی که اُرینب را دید به او چنین گفت: عبدالله بن سلام آمده است و برای تو سلام دارد. اُرینب گفت: حتماً او اموالی را که نزد من گذاشته است می‌خواهد. حسین گفت: او را نزد تو می‌آورم تا با یکدیگر سخن بگویند. حسین نزد عبدالله آمد و گفت: اُرینب درباره اموالی که نزد او بوده است ابراز بی‌اطلاعی می‌کند و نمی‌داند چه بلایی بر سر آن‌ها آمده است؛ ولی سخن تو را پذیرفته است. وقتی که حسین و عبدالله نزد اُرینب آمدند، حسین به اُرینب گفت: او عبدالله است و اموالی را که نزد تو به امانت گذاشته است می‌خواهد، همان‌طور که از وی گرفته‌ای به وی برگردان.

اُرینب نیز کیسه‌ای سکه را به عبدالله داد و گفت: این‌ها از آن توست. عبدالله نیز از اُرینب قدردانی کرد و بر او درود فرستاد.

آنگاه عبدالله انگشتی را از یکی از کیسه‌ها درآورد و به اُرینب داد، هر دو شروع به گریه کردند. و از آنچه به آنان روی نموده بود اظهار پشیمانی کردند. (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۵) حسین گفت: خدا را گواه می‌گیرم، اُرینب را سه طلاق داده‌ام. خدایا تو می‌دانی که من وی را به خاطر مال و زیبایی‌اش به عقد خود درنیاوردم. بلکه برای شوهرش نگه دارم به عقد خود درآورده‌ام.

عبدالله خواست هدیه‌ای برای حسین تقدیم کند به خاطر این لطف ولی حسین پذیرفت و گفت: ثواب این کار برای من بهتر از این پول‌هاست. بار دیگر عبدالله بن سلام، اُرَیْتَب را به عقد خود درآورد و با یکدیگر سال‌های زیادی زندگی کردند تا اینکه اجل آنان را از یکدیگر جدا کرد. خداوند اُرَیْتَب را بر یزید حرام گردانیده بود. سپاس از آن خدای جهانیان است (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱۶).

## (ب) نقد و بررسی

### ۱. دربارهٔ دیرینگی روایت

با تحقیقی که در متون و منابع تاریخی و حدیثی به عمل آمده، تنها منبع قابل اعتنائی که این واقعه را ذکر کرده است کتاب «الإمامة و السیاسة» منسوب به ابن قتیبه دینوری متوفای ۲۷۶ هـ ق از منابع تاریخی اهل سنت است.

اولین ایراد به کتاب این است که قرن سوم دو کلمه «امامت و سیاست» به صورت ترکیبی کاربرد نداشته است تا چه رسد به اینکه عنوان کتابی باشد این خود یک مشکلی است که ساختگی بودن این داستان‌ها را پیش می‌کشد؛ عنوان گذاشته شده به کتاب نشان می‌دهد که این کتاب در دهه‌های پس از قرن سوم نام‌گذاری شده است یا اساساً نوشته و داستان‌سرایی شده است یا کتابی بوده از نویسندگانی که به جهت از بین رفتن بخش‌هایی از اول آن توسط فردی در مصر با افزوده‌هایی احیاء شده است؛ بنابراین دیرینگی گزارش نیز به عللی اعتبار لازم را ندارد از طرفی اختلاف در نام کتاب و نامعلوم بودن نویسندگانش و انتساب آن به دینوری که از علمای قرن سوم بوده است، موضوعاتی تردید برانگیز هستند که از اعتبار محتوای آن از جمله چنین گزارشی که متن آن با دیگر گزاره‌ها همخوانی ندارد، می‌کاهد، اگرچه می‌توان دیگر مطالب آن را با منابع تاریخی منطبق کرده و سنجید و اعتبار آن را تحصیل کرد، البته گزارش‌هایی نیز مانند خواستگاری یزید از اُرَیْتَب و پیش‌دستی امام حسین علیه السلام در این کتاب وجود دارد که در هیچ‌یک از منابع معاصر آن یا منابع متقدم چنین گزارش‌هایی یافت نمی‌شود و هیچ پیشینه‌ای جز کتاب منسوب به دینوری در میان منابع کهن برای این گزارش وجود ندارد؛

این روایت منحصرأز میان همهٔ منابع تاریخی در این کتاب چنانکه در اصل متن که در



اول مقاله آورده شد، گزارش شده است که یزید عاشق زن شوهرداری بنام اُربیب شد و معاویه برای تأمین خواسته او شوهرش را به شام فراخواند و از او خواست با دختر خود ازدواج کرده و همسرش را طلاق داده تا یزید با او ازدواج نماید؛ امام حسین علیه السلام از این ماجرا خبردار شده و قبل از یزید از این زن خواستگاری و با این زن ازدواج نموده است؛ همین روایت سقیم توسط نویسنده‌ای مورد توجه قرار گرفته که به تحلیل قیام سیدالشهدا با استناد به این‌گونه روایات پرداخته است؛ نویسنده مزبور با استناد به این منبع و گزارش مدعی است امام حسین علیه السلام با پیشی گرفتن بر یزید با زنی بنام اُربیب ازدواج کرد و این مسئله که سبب سرکوبی عشق یزید در نیل به این معشوقه گردید و این تبدیل به کینه‌توزی یزید نسبت به حسین و سبب ایجاد کدورت گردید و منجر به زمینه‌سازی یزید برای انتقام از امام حسین علیه السلام و کشتن او شده است؛ یعنی تمام قضیه کربلا و حوادث پیرامون آن از این رویداد و رفتار امام حسین علیه السلام نشئت گرفت و منجر به حادثه تلخی گردید.

## ۲. درباره اعتبار روایت

اعتبار هر گزارشی در علم تاریخ از چندین بعد مورد سنجه قرار می‌گیرد؛ معیارهایی برای یقینی بودن گزارش‌های تاریخی وجود دارد که هیچ‌یک از آن معیارها از جمله تواتر و اعتبار و اتصال سلسله اسناد به گزارشگر ثقة و قابل‌اطمینان در آن دیده نمی‌شود؛ لذا در اولین مرحله از روند سنجش می‌توان دریافت که گزارش درباره ازدواج امام حسین علیه السلام با اُربیب گزارش بی‌سند است؛ آغاز این داستان که کاملاً با تخیل همخوانی دارد این‌گونه است: «و ذکروا أن یزید بن معاویه سهر لیلة من اللیالی، و عنده وصیف لمعاویة» (همان، ابن‌قتیبه) گفته‌اند!... کجا گفته‌اند؟ چه کسانی گفته‌اند؟ کی گفته‌اند؟ راوی کیست یک نفر یا چند نفر است؟ همه این مؤلفه‌ها که در یک خبر تاریخی لازم است! در این گزارش و خبر معلوم نیست و ابهام دارد؛ برای تصدیق یک گزاره تاریخی مؤلفه‌هایی لازم است که باید همه آن‌ها معلوم باشند تا معادله خبری جواب روشن و نتیجه لازم را به شنونده بدهد؛ درحالی‌که همه معادله این خبر مجهول است و هیچ‌یک از این مؤلفه‌ها در این گزارش نیست! نبود این مؤلفه‌ها خبر را خبری خیالی و وهمی گنگ می‌نماید. مورخان و اهل نظر از استنباط کنندگان و خبرگان سنجش‌گر گزاره‌های روایی و تاریخی به تطابق و همخوانی

ادبیات گزارش با ادبیات و اجزای تشکیل‌دهنده یک گزارش با زمان روی داد و وقوع حادثه و ضبط و نگارش نیز به سختی پایبند هستند و با این روش نیز به ساختگی و درستی گزارش پی می‌برند؛ لذا با توجه به این کاستی‌ها و ضعف متن گزارش داستان اُرَیْتَب از نظر ادبی با خیال‌پردازی شروع شده و تفصیل آن و نوع پرداخت ادبی و عبارات حاکی از این مسئله است که این متن با ادبیات دوره ابن‌قتیبه و قرن سوم همخوانی نداشته و بر ساخته دوره‌های متأخر است.

ضمن اینکه شبیه این داستان را برای امام حسن علیه السلام گزارش نموده (شوشتری، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۴۳۹) و نام زن (اُرَیْتَب) را هند همسر- عبدالله بن عامر نوشته‌اند؛ درحالی‌که در گزارش دیگر اُرَیْتَب زن عبدالله بن سلام ذکر شده است؛ بر این اساس این گزارش بی‌سند گزارش نقیض نیز دارد که متن روایت را متعارض نموده و لطمه دیگری است بر اعتبار گزارش و تضعیف آن؛ ضمن اینکه برخی نام این زن را زینب دانسته‌اند؛ (مغنیه، ۱۴۲۶ق، ص ۱۳) این نیز ناموزونی دیگر است که در این خبر وجود دارد.

ابن‌قتیبه بدون هیچ اشاره‌ای به ناقل و راوی این داستان حکایت را از شخص ثالثی نقل می‌کند که برای ما آن شخص شناخته شده نیست؛ پس داستان از نظر سندی مشکل دارد و قابل احتجاج نیست؛

همه منابع گزارش کننده خبر پس از قرن ششم بوده و پس از قرن دهم و یازدهم و دوازدهم (شراوی، ۱۴۲۳، ص ۴۲۹) و سیزدهم و... (شیرازی، ۱۳۴۵، ص ۱۰۰) منابع فراوانی به نقل این خبر جعلی بی‌سند بدون کمترین توجه به درستی و نادرستی آن روی آورده‌اند؛ منبع گزارش همه آن‌ها کتاب الإمامة و السیاسة یا تاریخ الخلفای منتسب به ابن‌قتیبه هست (شیرازی، ۱۳۴۵، ص ۹۹).

از معاصرین مرحوم آیت‌الله مقرر نیز با دیده نقد و تردید به این روایت و گزارش نگریسته و آن را ضعیف و مردود شمرده است (مقرر، ۱۴۲۶ق، ص ۳۸).

### ۳. درباره کتاب و مؤلف

درباره مؤلف، انتساب کتاب به ابن‌قتیبه با این نام برای اهل‌فن روشن نگردیده است؛ بلکه در ابهام کامل است؛ چون هیچ‌یک از کسانی که شرح زندگی و آثار ابن‌قتیبه را نگاشته‌اند، به چنین کتابی، حتی با عنوان «تاریخ الخلفاء» اشاره نکرده‌اند؛ بررسی متن کتاب نیز درست



نبودن انتساب «الامامة و السياسة» به ابن قتیبه را تأیید می‌کند. البته کتاب پس از بسمله با این عبارات آغاز می‌شود: «قال ابو محمد عبدالله ابن مسلم بن قتیبة رحمه الله تعالى...» و در یک جای دیگر نیز این نام (عبدالله بن مسلم) در صدر یک خبر آمده است؛ با این همه، آوردن سلسله اسناد در صدر اخبار، با روش محدثان تفاوت کلی دارد و با آنکه نخستین اخبار و روایات با سلسله اسناد آغاز می‌شود؛ اما در چند صفحه بعد، مؤلف کتاب - و شاید نخستین کاتب پس از مؤلف - در صدر هر روایت، فقط از لفظ «قال...» استفاده کرده است که غالباً معلوم نیست گوینده کیست. ابن ابی مریم (م ۲۵۳ق) که مؤلف، نخستین روایت را از قول او نقل کرده، مصری است و تا آنجا که روشن است ابن قتیبه هرگز به مصر نرفته است، دیگر رجال و شیوخ کتاب را نیز نمی‌توان جزو شیوخ ابن قتیبه محسوب کرد؛ در پاره‌ای موارد به نظر می‌رسد که مؤلف یا کاتب، سلسله اسناد را انداخته است یا اساساً سلسله سندی در میان نیست؛ از این رو تنها به نام صاحب اثر اکتفا کرده است، مانند «قال الحسن البصری» در همین موارد است که گاه تناقض‌هایی دیده می‌شود؛ اما اینکه خطیب به استناد عبارت «حدثنا ابن ابی لیلی التجیبی» در الامامة، ابن ابی لیلی را قاضی کوفه دانسته، و نتیجه گرفته که او ۶۵ سال پیش از تولد ابن قتیبه در گذشته است، درست نمی‌نماید. همچنین باید توجه کرد که روش تألیف کتاب، با آنچه از روش نویسندگی و عقاید ابن قتیبه با توجه به آثار دیگرش می‌شناسیم، هماهنگ نیست؛ از جمله بحث سقیفه و... که برخلاف مشی تاریخ‌نگاری ابن قتیبه و اهل سنت گزارش شده است که این روش نگارش نیز در کتاب فوق قابل تأمل و سؤال برانگیز است.

همچنین از جمله موضوعات قابل تأمل این است که مسئله انتساب این کتاب به ابن قتیبه دست کم از قرن ششم هجری قمری مطرح بوده است؛ چنانکه قاضی ابوبکر ابن عربی در العواصم من القواصم، با آنکه در انتساب همه مطالب «الامامة و السياسة» به ابن قتیبه تردید کرده، ابن شباط، مورخ تونس نیز در کتاب خود با عنوان صلة السمط... از الامامة و السياسة با تصریح به نام ابن قتیبه، نقل می‌کند. قلقشندی (م ۸۲۱ق) نیز در صبح الاعشی، عهدنامه عمر بن عبدالعزیز به سلیمان بن عبدالملک را به نقل از کتاب ابن قتیبه با عنوان «تاریخ الخلفاء» آورده است (قلقشندی، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۳۶۰-۳۶۲) که اصل آن را در

«الإمامة و السياسة» می‌توان یافت (همان، ج ۲، ص ۱۱۴-۱۱۵)؛ بنابراین نام کتاب نیز چندان مشخص نیست؛ احتمال می‌رود ابن‌قتیبیه کتابی بنام «تاریخ الخلفاء» داشته است که نویسنده‌ای مصری این کتاب را با افزودن مطالبی که با ذوق و علایق خود همخوانی داشته است، بازنویسی کرده و به نام «الإمامة و السياسة» منتشر نموده است (بجنوردی و همکاران، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۳۵۵).

در میان محققان معاصر، نخستین کسی که در انتساب این اثر به ابن‌قتیبیه تردید کرد، پاسکوال دگایانگوس، مستشرق اسپانیایی بود. محققان دیگری نیز در این باره به تحقیق پرداخته‌اند؛ گرچه هیچ‌یک از این پژوهشگران به نام و نشان مؤلف واقعی اثر دست نیافته‌اند؛ این نکته نیز لازم به یادآوری است که یاقوت حموی در شرح احوال ابن‌حزم، به کتابی از او با عنوان «الإمامة و السياسة» اشاره می‌کند؛ اما این جز اشتراک لفظی در عنوان کتاب نیست و هیچ دلیل دیگری مؤید اینکه کتاب موجود همان اثر ابن‌حزم باشد، وجود ندارد، همچنین تمام منابع مؤلف مربوط به چهار قرن است نه فراتر از آنکه به ابن‌حزم نسبت داده شود و این مؤید نظر دخویه [۲] است که معتقد است این کتاب را احتمالاً یک مؤلف مصری یا مغربی در عهد ابن‌قتیبیه نگاشته است؛ این نیز چندان معقول نیست که نویسنده‌ای به نام فرد دیگر کتابی نگاشته و منتشر کند؛ چنین رویدادی در قرون اخیر بسیار رواج دارد که نویسندگان بخشی از آثار دیگران یا همه را سرقت یا انتحال می‌کنند؛ (همان، ج ۴، ص ۱۳۵۵).

برخی دیگر، از جمله محمد قزوینی کتاب‌شناس و مصحح متون، این کتاب را حاوی غلط‌های تاریخی بسیار و مطالب خرافی دانسته‌اند که نشان‌دهنده ضعف علمی نویسنده آن است (قزوینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ مصطفی، ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۲۴۲؛ سالاری شادی، ۱۳۸۲، ص ۶۸-۶۹).

عدم اطمینان از انتساب این کتاب به ابن‌قتیبیه در کنار عدم ذکر اسناد نقل‌های تاریخی، از دیگر جهات غیرقابل اتکا بودن این کتاب دانسته شده است (بیضون، ۱۹۸۳، ص ۱۹) به نوشته برخی محققان اگر این کتاب به ابن‌قتیبیه منسوب نمی‌شد، به دلیل ضعف محتوای آن، شهرتی نمی‌یافت (سالاری شادی، ۱۳۸۲، ص ۶۹).

اکنون از کتاب الإمامة و السياسة در مراکز و کتابخانه‌های مختلف چندین نسخه خطی موجود و نگهداری می‌شود؛ این متن بارها با انتساب به ابن قتیبه، در مصر، عراق و لبنان به شیوه‌ای غیر انتقادی به چاپ رسیده است، درحالی‌که انتساب آن به ابن قتیبه معروف قرن سوم سخت با تردید و حتی با انکار مواجه است (بجنوردی و همکاران، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۳۵۵).

بنابراین کتاب الإمامة و السياسة، منسوب به ابن قتیبه دینوری (۲۱۳-۲۷۶ق)، کتابی تاریخی از قرن سوم یا چهارم قمری که درباره اعتبار آن نظرات متفاوتی ابراز شده است؛ برخی آن را از متون تاریخی با ارزش قرن سوم قمری قلمداد کرده‌اند که وجود شک در هویت مؤلفش از اعتبار آن نکاسته است (جعفریان، ۱۳۹۲، ص ۲۰۱؛ بهرامیان، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۱۵۵).

داستان اُریئب در این چنین کتابی گزارش شده است که ترجمه متن داستان؛ (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۱۵) در اول مقاله آورده شد، سازنده این داستان سعی کرده از ازدواج امام حسین با اُریئب کرامتی برای امام حسین علیه السلام بسازد؛ غافل از اینکه همین دستبرد به تاریخ، دست‌آویزی برای کینه‌توزان و کج‌اندیشان شده تا عظمت نهضت حسینی را با تخیلات سست و توهمات بی‌پایه کم‌ارج نشان دهند و ستیز و مقاومت عدل با ظلم و اسلام ناب با اسلام آلوده به جاهلیت امویان را با قصه‌ای رؤیایی و خیالی موهوم غیرواقعی نمایاند؛ غافل از آنکه از تأمل در ادبیات گزارش «اُریئب» چنین برمی‌آید چنین رویدادی اساس و مستند تاریخی درست ندارد.

#### ۴. نقد متن

از نظر متن نیز ایرادهایی در این خبر وجود دارد که به نوعی همه محتوای آن را مخدوش می‌نماید؛ از جمله اینکه نام اُریئب در متون روایی و تاریخی و انساب نامی ناشناخته هست که تنها در این کتاب نویسنده نامعلوم آورده شده است؛ درحالی‌که اگر چنین رویدادی در تاریخ و دوره معاویه وقوع شده بود، همه منابع متقدم گزارش می‌نمودند و نام این زن نیز در کتاب‌های انساب به‌روشنی در ذیل نامه‌ای مختلف یا مستقلاً در فهرست زنان تابعی یا صحابه ذکر می‌شد.

اگر مربوط به امام حسین علیه السلام است چرا در هیچ‌یک از منابع و تاریخی مثل ارشاد

شیخ مفید و یعقوبی و منابع روایی معتبر و کهن شیعه مانند کافی مکتب اربعه یا محاسن برقی و حتی منابع روایی متأخر که معجزات و کرامات اهل بیت علیهم السلام را نوشته‌اند مثل کتاب قطب راوندی یا کتاب اثبات الهداه شیخ حر و یا وسائل الشیعه گزارش نشده است؟ یا در منابع معتبر اهل سنت همانند: الطبقات ابن سعد و یا کتاب‌های قرن سوم همانند کتاب المعرفه و التاریخ مقدسی، یا آثار مسعودی مثل مروج الذهب یا تاریخ طبری که به انواع گزارش‌ها و روایات پیرامون حوادث پرداخته است، یا آثار قرن چهارم تا ششم اهل سنت اعم کتاب‌های رجالی مثل الاستیعاب یا آثاری تاریخی قرن ششم مثل المنتظم یا تاریخ الخلفای سیوطی یا آثاری مثل آثار جاحظ که دارای تنوع موضوعی است و حتی آثار دیگر خود ابن قتیبه که غیر از الإمامة و السیاسة کتاب‌های متعددی دارد و آثاری؛ چون عقد الفرید و دیگر آثار و روایات ذکری در این باره نشده است و در هیچ‌یک از منابع این روی داد که نسبتاً مهم هم بوده است چرا گزارش نشده است؟

در برخی از متون که از متن اولیه نقل کرده‌اند نیز اختلاف متنی وجود دارد؛ برخی این‌گونه نوشته‌اند: معاویه ابودردا و ابوهریره را به همراه هم مأمور خواستگاری کرد و در بعضی تنها ابودردا و در برخی تنها ابوهریره را مأمور خواستگاری نوشته‌اند (شوشتری، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۴۳۹) اختلاف نقل‌کننده‌های متأخر نیز به اعتبار متن کتاب «الإمامة و السیاسة» لطمه زده و به شدت اعتبار آن مخدوش می‌نماید.

واقعی بعد او ابن عبدالبر نوشته‌اند ابودردا در زمان خلافت عثمان (۳۱ یا ۳۲ هجری قمری) درگذشته است (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۴۰۲-۴۰۳ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۲۳۰) یا در زمان حکومت عثمان در دمشق وفات کرده است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۶۴۶)؛ پس او چگونه می‌تواند در این ماجرا که در اواخر حکمرانی معاویه و زمان ولایتعهدی یزید روی داده است حضور داشته باشد؟ گویا سازنده داستان و جاعل خیالپرداز از این موضوع غفلت داشته است؛ از این رو خواسته گزارش خود را با آوردن نام دو نفر از صحابه مستند جلوه داده و سندش را معتبر نشان دهد؛ اما با غفلت از مرگ ابودردا در سال‌ها پیش از حاکمیت معاویه تیر جعلش به تاریکی نشانه رفته است؛ ضمن اینکه بی‌خبر بوده است که ابودردا، در منابع رجالی نیز تضعیف شده و بی‌اعتبار شمرده شده است؛

همچنین ابوهریره که در رجال وجاهت و وثاقت چندانی برای او ننوشته‌اند در سند اوست که بهتر از ابودردا نیست؛ (تهرانی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۸).

متن گزارش شده در منابع نیز متفاوت است؛ برای نمونه برخی نوشته‌اند: شوهر اُربیب عبدالله والی معاویه بود (شبراوی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۲۹) برخی برآنند که کارگزار معاویه در بصره بود و ابوهریره از شام رفت به مدینه تا از مدینه به بصره برای خواستگاری رود امام حسین علیه السلام او را دید و علت حضورش در مدینه را پرسید و او جواب داد می‌روم برای خواستگاری برای پسر معاویه (شوشتی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۴۳۸) یا در نقل ابن قتیبه هست که ابودردا رفت زیارت نوده پیامبر صلی الله علیه و آله و به او موضوع خواستگاری را گفت (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق، ص ۲۱۴)؛ درحالی که کسی که قصد رفتن به بصره را دارد لازم نیست به مدینه برود؛ چون عراق و شام مجاور هم هستند و مدینه بعد از عراق است؛ اگر ابوهریره به بصره می‌رفت! چرا از شام به مدینه و سپس به بصره رفته است؟ افزون برآن در هیچ عرفی این فرهنگ پذیرفته نیست برای خواستگاری زنی به خانه شوهرش بروند؛ برخی نوشته‌اند عبدالله مردی فقیر و بیچاره بود و این دلیل نمی‌شود که به خانه‌اش جهت خواستگاری زنش بروند.

با بررسی اجمالی منابع تاریخی و روایی ساختگی بودن این گزارش ثابت می‌گردد، منابع تاریخ، نام همه فرمانداران منسوب از سوی معاویه را به این ترتیب ذکر کرده‌اند «مغیره بن شعبه»، «زیاد بن ابیه» «عبیدالله بن زیاد» والی بصره (بخشی از عراق) و بخش دیگر کوفه «نعمان بن بشیر» بود؛ در میان فرمانداران کوفه معاصر معاویه به نام عبدالله بن سلام در میان والیان عراق ذکر نشده است، چه برسد به اینکه پس از مدتی فرمانروائی، معاویه او را عزل نموده یا به شام فراخوانده و پیشنهاد ازدواج با دخترش را به او داده تا در قبال آن اُربیب را که معشوقه یزید است را طلاق بدهد.

امام حسین علیه السلام در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه بود؛ پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام به مدینه بازگشت؛ این گزارش گفته است: ابوالدرداء، هنگامی که برای خواستگاری اُربیب به عراق آمد، با امام حسین علیه السلام مواجه شد، درحالی که در آن زمان، امام حسین علیه السلام در عراق حضور نداشت.

تمام بندها حتی واژگان این متن دارای تناقض و ناهمخوانی با مضمون اصل گزارش است و از نظر تاریخ‌مندی جعلی بودن آن قطعی است؛ از نظر سند نیز فاقد سندیت لازم است؛ اضافه بر آنچه ذکر شد، این داستان ساختگی با همه گزارش‌های منابع تاریخ اسلام که مورد اتفاق شیعه و سنی است، دارای تناقض است؛ در متن گزارش آمده که امام «أُرَيْتَب» را سه‌طلاقه کرد، درحالی‌که از نظر مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام سه‌طلاقه نمودن همسر در یک مجلس و بدون ازدواج مجدد با وی، مشروع نبوده و محقق نمی‌گردد.

اگر علت وقوع روی داد کربلا کینه‌توزی یزید و انتقام او از امام به خاطر عشق به اُرَيْتَب باشد؛ باید همه مورخان به این علت اشاره کرده باشند؛ درحالی‌که هیچ اشاره‌ای حتی در تنها منبع گزارش‌کننده این خبر (الإمامة و السياسة) نیز به این مسئله اشاره نکرده است که جنگ حسین بایزید به خاطر تصاحب زنی بنام اُرَيْتَب بوده است؛ حتی در یکجا گزارش نیز چنین موضوعی مطرح نگردیده است؛ بلکه در منابع معتبر مهم‌ترین عامل درگیری یزید با امام مسئله بیعت و اهداف امام و علت امتناع از بیعت بایزید نیز مسائل مهمی چون فراموشی سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امر به معروف و... بوده است؛ اگر علت این جنگ نابرابر این مسئله بود؛ چرا یزید هنگام ملاقات با امام سجاد علیه‌السلام این مسئله را پیش نکشید و مسائل دیگری مطرح کرد و گفت که پدرت فراموش کرده بود که خدا ملک و پادشاهی را به هرکس بخواهد می‌دهد (آل عمران: ۲۶)، (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۲۰) یا با استناد به اشعاری شهادت امام را به انتقام از کشته‌شدگان بدر می‌داند: «لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل/ لیت اشیاخی ببدر شهدوا...» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۶۱-۴۶۴ و ج ۴، ص ۳۵۵) اگر او بیعت می‌نمود، درنهایت عزت زندگی می‌نمود. یا با استناد به اشعاری شهادت امام را به انتقام از کشته‌شدگان بدر می‌داند: «لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل لیت اشیاخی ببدر شهدوا...» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۱۴).

با توجه به اینکه اصل متن از کتاب الإمامة و السياسة آورده شده است، با اندک تأملی می‌توان به این نتیجه رسید که گزارش مزبور ضمن اینکه بیشتر به داستان‌سرایی تخیلی شباهت دارد تا یک گزاره تاریخی بازگوکننده واقعه معنادار، دارای تناقضات زیادی نیز هست که به برخی از تناقضات محتوایی اشاره می‌شود.

## نتیجه‌گیری

بنا بر آنچه پس از بررسی آشکار شد، این داستان ساختگی بوده و با همه گزارش‌های منابع تاریخ اسلام که مورد اتفاق شیعه و سنی است، تناقض دارد. گذشته از بطلان قطعی روایت فوق، به‌اندازه کافی در اسباب و عوامل زمینه‌ساز واقعه کربلا در کتب شیعه و سنی بحث شده است که هیچ‌جا شک و شبهه باقی نمی‌گذارد تا نوبت به طرح این شبهه سست و بی‌اساس برسد؛ بنابراین این نوع تحلیل از واقعه عاشورا منحرف‌ترین نگاه و تحلیل بر اساس اسناد ضعیف، غیرمعتبر و جعلی است که از سوی افرادی که نسبت به مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام کینه‌توزی خاص دارند ارائه شده است که حال هر خواننده را به این نوع تحلیل‌های ضعیف مضمّن می‌نماید.

## فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی جزری، **الکامل**، بیروت: دار صادر، ۱۴۰۲ق.
۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، **الإصابة في تمييز الصحابة**، محل نشر، بیروت: دار الکتب العلمية، ۱۴۱۵ ق
۳. ابن سعد، محمد، معروف به کاتب واقدی (م ۲۳۰) **الطبقات الكبرى**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.
۴. ابن عبدالبر، ابوعمر، **الإستيعاب في معرفة الأصحاب**، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجيل، ۱۴۱۲ق.
۵. ابن قتیبه دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم، **الإمامة و السياسة**، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۰ق.
۶. ابن قتیبه دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم، **المعارف**، تحقیق: ثروت عکاشه، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۲م.
۷. ابن قتیبه دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم، **امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)**، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۰.
۸. بجنوردی، محمد کاظم و همکاران، **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.
۹. بلاذری، احمد بن یحیی، **أنساب الأشراف**، تحقیق: سهیل زکار و ریاض الزکلی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۰. بهرامیان، علی، «الإمامة و السياسة»، در **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۱. بیضون، ابراهیم، **الحجاز و الدولة الاسلامية (دراسة في اشكالية العلاقة مع السلطة المركزية في القرن الاول الهجري)**، بیروت: المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر- و التوزيع، ۱۹۸۳م.

۱۲. جعفریان، رسول، منابع تاریخ اسلام، تهران: نشر علم، ۱۳۹۲.
۱۳. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، تحقیق: محسن سعیدیان و محمدحسین راجی، مشهد: علامه طباطبائی علیه السلام، ۱۴۱۴ق.
۱۴. سالاری شادی، علی، «شخصیت و آثار ابن فقیه دینوری»، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۱۵، مهرماه ۱۳۸۲، ص ۷۸-۴۹.
۱۵. شراوی، جمال‌الدین، الإتحاف بحب الأشراف، قم: دارالکتاب، ۱۴۲۳ق.
۱۶. شوشتری، قاضی نورالله، إحقاق الحق، قم: مکتبة آية الله المرعشي العامه، ۱۴۰۴ق/ ۱۳۶۲.
۱۷. شیخ مفید، محمدبن نعمان تلکبری، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۳ق.
۱۸. شیرازی، سید عبدالمجید حائری، ذخیره الدارین فیما يتعلق بمصائب الحسین علیه السلام و أصحابه، قم: زمزم هدایت، ۱۳۴۵.
۱۹. طبری، محمدبن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، بیروت: روائع التراث العربی، ۱۳۸۷ق.
۲۰. طبری، محمدبن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، لیدن، ۱۸۷۹م.
۲۱. مصطفی، شاکر، التاريخ العربی و المؤرخون، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۳م.
۲۲. مغنیه، شیخ محمدجواد، الحسین و بطله کربلا: المجالس الحسینیة - مع بطله کربلا، قم: دار الكتاب الإسلامی، ۱۴۲۶ق.
۲۳. مرقم، عبدالرزاق، مقتل الحسین علیه السلام، بیروت: مؤسسة الخرسان، ۱۴۲۶ق.